

«پژوهشی در سبک المقال لفک العقال!»

اثری در تراجم عرفای مغرب^۲ و اندلس اسلامی^۱

دکتر یونس فرهمند^۳

استادیار دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده مقاله:

ابو محمد عبدالواحد محمد ابن الطواح، از مشاهیر مورخان و عرفای مغربی است که با نگارش سبک المقال لفک العقال یکی از مهمترین نوشته های تذکره ای - عرفانی مغرب و اندلس را پدید آورد. این پژوهش به بررسی و تحلیل مطالب، شیوه تدوین، اسلوب نگارش و منابع مورد استفاده ابن الطواح در این کتاب پرداخته و و بدین نتیجه دست یافته که کتاب مشتمل بر شرح زندگانی و تجارب عرفانی بیست و شش تن از عرفای مغرب و اندلس در سده هفتم و هشتم است و از آنجا که نویسنده شخصاً با اغلب اصحاب تراجم از نزدیک آشنایی داشته و نیز به جهت انعکاس گزیده های عرفانی منظوم یا منثور، اعتبار و ارزشی منحصر به فرد دارد.

کلید واژه ها:

ابن الطواح، تونس، سبک المقال لفک العقال، تذکره عرفای مغرب و اندلس.

۱- یعنی: در قالب ریختن سخن جهت باز کردن پای بند.

۲- مراد از مغرب، شمال آفریقا است از غرب اسکندریه تا سلا واقع در ساحل اقیانوس اطلس (نک: فاخوری، ص ۲۷)

3- Farahmand@tpf-iau.ir

پیشگفتار

در اوایل سدهٔ هفتم هجری اوضاع سیاسی حکومت های اسلامی مغرب و اندلس، به ویژه پس از شکست های پی در پی از مسیحیان به سرعت آشفته گردید. ارتش موحدون^۱ که با پیروزی هایش در نبرد با مسیحیان اسپانیا در الارک^۲ توانمندیش را آزموده بود، پس از شکست العقباب از هم گسیخته شد^۳. از این پس شکاف میان حکمرانان موحدی و شورای مشایخ که در حقیقت نظریه پردازان اندیشه های دینی ابن تومرت^۴ و حکومت موحدین بودند، به تدریج روی در تزیاید نهاد. کارگزار و نماینده دستگاه خلافت موحدی در افریقیه، ابوحفص یحیی که در آغاز ولایتش از حضور در تونس و دوری از حکومت مرکزی رنج می برد، چون از وضع تأسفبار مخدومان خود آگاه گشت، تصمیم گرفت براساس اندیشه های ابن تومرت و اعتقاد به مهدویت او، حکومت موحدون را در افریقیه احیا کند. به علاوه، قبایل زناته مغرب میانه و دور نیز که از مدت ها پیش در عرصهٔ منازعات سیاسی مغرب فعالیت داشتند، مترصد فرصتی بودند تا علیه حکومت رو به اضمحلال موحدون وارد نبرد شوند. این چنین با سقوط حکومت موحدون در قرن هفتم، حاکمیت یکپارچه سیاسی مغرب فرو پاشید و سلسله های حفصیان^۵ در

۱- برای اطلاعات بیشتر در باب دولت موحدون نک: عبدالله، علام، الدعوه الموحدیه بالمغرب، قاهره، ۱۹۶۴ق.

۲- نک: ابن سماک، الحلل الموشیه، ۱۳۳؛ مراکش، ۲۸۲.

۳- ابن ابی زرع، ۳۱۵؛ ابن خلدون، العبر، ۳۲۴/۵.

۴- برای بررسی اندیشه ها و اعتقادات ابن تومرت نک: اعز ما یطلب، قواعد، امامت، مرشده، در مجموعه رسائل او که به کوشش گلدزیهر با شروع و حواشی بسیار، با نام تعالیق ابن تومرت به چاپ رسیده است.

۵- نک: اثر جامع و ارزشمند برونشویک در این باره:

افریقیه (حک: ۶۲۷-۹۸۲)، بنی عبدالواد^۱ یا زیانیان در تلمسان (حک: ۶۳۳-۹۶۲) و مرینیان^۲ در فاس (حک: ۶۱۴-۸۶۹) حکومت یافتند. از سویی دیگر وضع مسلمانان آندلس در این دوره بسیار مصیبت بار بود و دولت یکپارچه و مقتدر اسلامی آندلس جای خود را به ملوک الطوائفی داده بود که با هدف رقابت‌های سیاسی با یکدیگر به منازعه برمی‌خاستند^۳؛ این چنین مسلمانان خود زمینه را برای حملات سهمگین و بی پایان مسیحیان فراهم آوردند و شهرهای اسلامی آندلس یکی پس از دیگری به دست مسیحیان افتاد.

مهمترین پیامد اجتماعی سقوط حکومت‌های ملوک الطوائفی، گسترش تصوف و ظهور فرقه‌های متعدد صوفیانه در مغرب و آندلس بود؛ موضوعی که پیش از این در شرق جهان اسلام، شام و خاصه ایران، پس از حمله مغول مسبوق به سابقه بود.

طرح مسأله:

سرزمین آندلس از دیرباز با پرورش عرفایی چون ابن مسره جبلی^۴ (۲۶۹-۳۱۹ق)، ابن باجه^۵ (۴۷۵-۵۳۳ق) و ابن طفیل^۶ (ح ۴۹۵-۵۸۱ق) به عنوان مهد عرفان و تصوف اسلامی شناخته می‌شد؛ با این همه از همان دوران، به رغم اهداف و مبانی تعلیمی مشترک با عرفان شرق جهان اسلام، از نظر بطن و معنا تفاوتی بنیادین داشت. تفاوتی که عارف شهیر آندلسی، ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ق) را بر آن داشت تا در سال ۵۹۸ق و به هنگام سفرش به مصر سخت بر رفتار صوفیان شرقی خشم گیرد و آن را نکوهش کند. به هر روی، نوشتار حاضر در پی آن نیست تا تفاوت دیدگاه‌های این دو مکتب عرفانی را باز شناسد، بلکه بر آن است تا یکی از مهمترین منابعی که در بررسی احوال و عقاید عرفای آندلسی، محققان را سخت به کار آید مورد مطالعه دقیق قرار دهد و پس از نگاهی کوتاه به زندگی مولف، ابن الطواح، به شیوه

۱- نک: ابن خلدون، بغیة الرواد فی ذکر الملوک من بنی عبدالواد، الجزائر، ۱۹۸۰.

۲- Shatzmiller, Maya, "Marīnīds", *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, Leiden, Brill, 1991.

۳- برای بررسی تفصیلی نقش ملوک الطوائف در ضعف و زوال دولت اسلامی در آندلس، نک: عنان، ۱۵/۲-۲۹۷.

۴- برای شرح احوال و آثار او نک: ابن فرضی، ۲۱۷/۱-۲۱۹.

۵- نک: ابن خلکان، ۴۲۹/۴-۴۳۲.

۶- نک: ابن خطیب، الاحاطه، ۴۷۹/۲؛ بیومی، ۶۳۰/۱ و پس از آن؛ نیز مقدمه بیرنصری بر کتاب حی بن یقظان او.

تدوین، اسلوب نگارش و منابع مؤلف دست یابد و سرانجام اهمیت و جایگاه کتاب را در بین نوشته‌های تذکره‌ای - عرفانی اندلس نشان دهد؛ به دیگر سخن، این پژوهش در پی پاسخگویی به این سؤال است که سبک *المقال* ابن الطوایح چه جایگاهی در بین نوشته‌های شرح حالی عرفای اندلس دارد و مؤلف از چه شیوه، اسلوب و منابعی در تدوین کتاب بهره جسته است؟

زندگی مؤلف:

دورهٔ حفصیان از مهمترین ادوار شکوفایی مظاهر فرهنگ و تمدن اسلامی در تونس بود؛ از نظر فرهنگی مهاجرت دانشمندان اندلسی به تونس، موجب ظهور شیوه‌های آموزشی جدیدی گردید که از تلاقی این دو جریان پدید آمده بود؛^۱ تصوف نیز گسترش بسیار یافت و اماکن بسیاری برای صوفیان ساخته شد.^۲ در حالی که اوضاع سیاسی حفصیان در افریقه، پس از سیادت مقتدرانهٔ المستنصر بالله (د. ۶۷۵ ق) به سبب بحران‌های داخلی و رقابت‌های درون خاندانی از هم گسیخته شده بود،^۳ حیات علمی - فرهنگی در تونس و بجایه، دو مرکز ثقل حکومتی حفصیان رشد و رونق قابل توجهی یافت؛ در چنین محیطی به سال ۶۷۳ ق مورخ، صوفی و ادیب تونسی، عبدالواحد بن الطوایح دیده به جهان گشود. به رغم شهرت، دانش و مراودات بسیار او با اکابر صوفیان و علمای روزگار خویش، از احوال او اطلاع بسیاری در دست نیست؛^۴ اما براساس پاره‌ای یافته‌های پراکنده در تنها اثر باقی ماندهٔ او، سبک *المقال* لفک *العقال* می‌توان خطوط اصلی زندگی او را چنین ترسیم کرد:

ابومحمد^۵ یا ابوسلامه^۶ چنانکه از یک اجازة منظوم او مستفاد است، در اواخر دورهٔ المستنصر بالله حفصی، احتمالاً در تونس زاده شد؛ از خلال مطالب او توان دانست که اجداد

۱- برای اطلاع بیشتر، نک: معموری، ۳۰.
۲- همانجا.

۳- برای اطلاعات بیشتر نک: مونس، *تاریخ المغرب و حضارته*، ۲/۲۳۶-۲۴۰.

۴- محفوظ، *تراجم المؤلفین*، ۲۸۳/۳.

۵- محفوظ، همانجا.

۶- در باب کنیهٔ او اختلاف است؛ او در جایی از کتاب خود را ابوسلامه (ابن الطوایح، ۶۸) و در جایی دیگر ابوحزمه نامیده (همو، ۲۱۱). با این وصف محمد محفوظ پژوهشگر تونسی او را مکنی به ابومحمد دانسته است (محفوظ، ۲۸۳/۳).

پدری‌اش، بنی طوایح به لحاظ فرهنگی در تونس جایگاهی برجسته داشته‌اند.^۱ وی در کودکی پدرش را از دست داد و با درآمد دکان‌هایی که از پدر به ارث مانده بود، با خواهر، برادر و مادرش گذران زندگی می‌کرد.^۲ با این همه وضع معیشت آنان مطلوب نبود؛ این معنا از آنجا فهمیده می‌شود که چون دایی‌اش وی را برای تعلیم به شیخ عطار سپرد، شیخ گفت: «بر من روا نیست که در قبال آموزش او چیزی بستانم، باشد تا با آن کتاب بخرد و مستفید شود».^۳ او مکرر از مشایخ و آموخته‌هایش سخن گفته است؛^۴ از تطویل در این موضوعات پرهیز و تنها بدین نکته بسنده می‌شود که شایستگی و توانایی او در کسب علوم دینی به گونه‌ای بود که با بسیاری از مشایخ خود به مذاکره و مناقشه می‌پرداخت.^۵ در کتاب از مناصب اداری یا مشاغل دیوانی او سخن به میان نیامده؛ از این رو بعید می‌نماید که جز تدریس و تعلیم به کار دیگری نیز پرداخته باشد.^۶

عرصه مسافرت‌های مؤلف چندان وسیع نیست؛ توان پنداشت که جز در قلمرو دولت حفصی و یا بخش‌هایی از مغرب اوسط به جای دیگر سفر نکرده باشد؛ انگیزه این مسافرت‌ها گاه به سبب مصیبتی بوده که بر او عارض گشته^۷ و گاه به سبب کسب دانش خاصه علوم باطنی و معاشرت با صوفیه.^۸

نیمه دوم زندگی ابن الطوایح با زهدورزی و گرایش‌های صوفیانه پیوند خورده است؛ در سال ۷۰۴ ق در اثر «ابتلاء به محن» که چگونگی آن بر ما دانسته نیست، همچون بسیاری از بزرگان صوفیه، پیامبر(ص) را به خواب دید و زندگی او یکسره دگرگون شد.^۹ از این پس شرح زندگانی او را باید با این تجربه عرفانی دنبال کرد که خود اندکی از آن حال را با

۱- ابن الطوایح، ۱۷۴.

۲- نک: پاسخ‌های مؤلف به عبدالله المرجانی (ابن الطوایح، ۱۳۱).

۳- همو، ۱۴۶.

۴- به عنوان نمونه نک: همو، ۱۵۴.

۵- نک: همو، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴ و جم.

۶- همو، ۲۴.

۷- همو، ۱۹۶.

۸- همو، ۲۵.

۹- ابن الطوایح، ۹۷.

تشبیهات و استعاره‌های بلیغ و تکریم بی حد و وصف پیامبر(ص) در سبک المقال آورده و خاطر نشان ساخته که در این باب رساله‌ای مستقل به نام *نزهة الاحداق و روضة المشتاق* نگاشته است.^۱

تاریخ درگذشت او به درستی دانسته نیست و برخلاف رأی محمد المنونی که تاریخ وفات او را ۷۱۸ ق ذکر کرده^۲، معتقدیم این سال آخرین تاریخی است که نویسنده به هنگام وفات ابوالحسن معافری در کتاب خود ذکر کرده^۳ و چه بسا پس از آن نیز مدت‌ها زیسته باشد. به هر روی از میان چند اثر معدود او در عرفان، نحو و تراجم^۴ امروزه تنها سبک المقال *لفک المقال* بر جای مانده است که می‌توان در آن بر قطعاتی از آثار مفقود او دست یافت.^۵

معرفی کتاب و شیوه تدوین

سبک المقال در حقیقت شرح زندگانی، پاره‌ای سخنان نغز و تجارب عرفانی بیست و شش تن از عرفا، فقها و دانشمندان مغرب و اندلس در قرون هفتم و هشتم قمری است که مؤلف غالب آنها را از نزدیک دیده و محضر علمی آنان را دریافته است. از خلال مقدمه ادیبانه مؤلف توان دانست که انگیزه او تجارب عرفانی مکرری بوده که بر وی عارض شده است^۶؛ از این رو «سخنانی پراکنده» را در احوال مشاهیر عرفا و متصوفه به رشته تحریر درآورده تا موجب «درایت اهل استبصار» و «عنایت اهل اعتبار» گردد.^۷ سپس کتاب را با فصلی کوتاه «در شناخت دانش و جایگاه آن» که به تفاوت عالم و عارف اشاره کرده^۸ آغاز و با تراجم ادامه داده است.

۱- همانجا.

۲- منونی، ۷۸/۱.

۳- ابن الطوَّاح، ۱۹۵.

۴- نک: حاجی خلیفه، ۷۴۷/۱.

۵- ابن الطوَّاح، ۲۸، ۹۷-۹۸.

۶- ابن الطوَّاح، ۴۵.

۷- *فیه للمستبصرین درایة و للمعتبرین عنایة* (همو، ۴۶).

۸- همو، ۵۱-۴۶.

اگرچه مطالب کتاب غالباً به شرح حال عرفا اختصاص یافته، اما مؤلف از دانشمندانی که در دیگر حوزه‌های علوم دینی - ادبی چون فقه، ادب، صرف و نحو ممتاز بوده‌اند، نیز سخن گفته است.^۱

شرح حال‌ها با القاب پردازی و توصیفات متکلفانه بی‌فایده که غالباً از چند سطر تجاوز می‌کند، آغاز شده و سپس با زندگی علمی - عرفانی مشایخ و پاره‌ای کلمات قصار اصحاب تراجم ادامه یافته است. از این شیوه در سراسر کتاب به شکلی یکسان پیروی شده است؛ اما ترجمه‌ها از نظر حجم متوازن نیستند و غالباً به اقتضای جایگاه و مراتب عرفانی هر یک از آنان متفاوت است.^۲

اسامی هر یک از اصحاب تراجم، براساس تقدم و تأخر زمانی منظم شده است؛ مؤلف مبنای این تقدم و تأخر را نه مشخصاً و فیات افراد بلکه دوره حیات آنها دانسته است. از این رو گاه ترتیب شرح حال‌ها اندکی آشفته است. به علاوه وی از تدوین طبقاتی یا موضوعی تراجم اجتناب کرده است.

شرح حال‌های موجود در سبک المقال را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: تراجم بیست و شش تنی که مستقلاً در باب آنها سخن رفته است و دیگر شرح حال‌هایی که استطراداً در خلال تراجم اصلی و اولیه بدانها اشاره شده است. مهمترین نمونه از نوع اخیر ترجمه ابوالحسن بن عصفور اشبیلی، نحوی اندلسی، است که به تونس مهاجرت کرده و به تفصیل در باب وی سخن گفته است.^۳

از نظر موضوعی نیز می‌توان این شرح حال‌ها را به دو دسته مغربی و اندلسی تقسیم کرد؛ نظر به این که مؤلف در دوره «استرداد» یا بازپس‌گیری سرزمین‌های اسلامی اندلس می‌زیسته و خود شاهد مهاجرت دانشمندان بسیاری به مغرب و به ویژه تونس بوده، می‌توان در این زمینه آن را بسیار ارزشمند و حتی یگانه دانست.^۴

۱- به عنوان نمونه نک: شرح حال ابوالعباس سلمی (همو، ۱۴۷) و حازم القرطاجنی، (همو، ۱۸۰).

۲- نک: شرح حال ابن عربی ۹۲-۱۰۳ و قس: با ابوالحسن الرمانی ۱۶۰-۱۶۲.

۳- همو، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹؛ نیز نک: شرح حال ابن الأبار، ۱۶۶، ۱۸۶.

۴- جبران، ۱۰۳-۱۰۴.

حضور مؤلف در ذکر حوادث و شرح حال‌ها، پرننگ و زنده است^۱ و چون در علوم روزگار خویش و از جمله معارف باطنی و تصوّف دستی توانا داشته، منصفانه آنها را نقد کرده است.^۲ از قرآینی که آن را دال بر انصاف و صدق گفتار او دانسته‌اند این که به رغم دشمنی و مخالفتی که با قاضی ابوالعباس غُبَرینی (د. ۷۰۴) صاحب کتاب مشهور *عنوان الدرایه* داشته، نه تنها به قدح او نپرداخته، بلکه مکرر به فضائل و خصائص علمی او توجه نشان داده است.^۳ افق فکری او وسیع و همچون مورخی که آگاهانه به نگارش تاریخ دست یازیده، از ذکر مطالب استطرادی اما بس مهم دریغ نورزیده؛ از این گونه است اطلاعاتی که او در باب مدارس، مواد درسی و نظام‌های آموزشی و چگونگی گسترش تصوّف در مغرب بویژه در تونس عهد حفصی آورده است.^۴ به هر روی از دیگر مظاهر بارز شیوه ابن الطوّاح در نگارش *سبک المقال* توانایی او در وصف دقیق شرح حال‌ها، التزام به صداقت و ذکر گزیده‌ای از نصوص منظوم یا منثور اصحاب تراجم است.^۵

اسلوب نگارش

پیش از این از ابن الطوّاح به عنوان صوفی و ادیب یاد کردیم. از خلال مطالب کتاب توان دانست که او از دوره جوانی به مسائل ادبی علاقمند بوده و منتخبات ادبی را جمع‌آوری می‌کرده و حتی گاه در این باب با دیگران به مذاکره می‌پرداخته است.^۶ همچنین در شعر دستی توانا داشته^۷، هر چند از اشعار او جز شماری که در *سبک المقال* آورده چیز دیگری در دست

۱- نک: ۹۷ و جم..

۲- ابن الطوّاح، ۱۰۶، ۱۵۸، ۱۸۳.

۳- ابن الطوّاح، ۱۹۹؛ جبران، ۱۰۰.

۴- ابن الطوّاح، ۲۲، ۸۴-۸۵، ۱۴۲، ۱۷۴، ۱۸۴.

۵- جبران، ۹۷.

۶- ابن الطوّاح، ۱۹۰.

۷- نک: سخن ابومحمدالمرجانی درباره او که گفته: انت مقدم الشعراء، همو، ۱۳۱.

نیست.^۱ این گرایش‌های ادبی و صوفیانه بر کتاب نیز مؤثر افتاده و همچون بسیاری از نوشته‌های صوفیانه، مشحون از اشعار و مصطلحات غریب صوفیانه و حتی شطحیات است.^۲ مضامین اشعار او موضوعات چهارگانه شکایت از اوضاع اجتماعی، مدح برخی مشایخ خود، هجو و ذم برخی دولتمردان و شوق دیدار پیامبر(ص) را تشکیل داده است.^۳ در باب اوضاع اجتماعی، او از مکانت یافتن افراد جاهل و سپرده شدن زمام امور به دست نادانان سخت ناخشنود است و نارضائی خود را از کنار ماندن «اهل علم و فضلاء» از مناصب عالی‌ه اعلام می‌دارد.^۴ در مدائح خود برخلاف بسیاری از مورخان دودمانی این عصر، به هیأت حاکمه و سلاطین عنایتی ندارد و تنها به مشایخ خود می‌پردازد.

مشهورترین کسی که در سبک المقال او را با شعر مدح کرده، شیخ ابومحمد عبدالله مرجانی است که وی را «معدن سرّ مصون و گوهر صدف مکنون» نامیده^۵ و چنانکه از یکی از ابیات او مستفاد است شیخ به هنگام عقد نکاح بر او خوانده است.^۶ باری ابن الطوّاح ضمن این قصاید به صورت مبالغه‌آمیزی ممدوح خود را از ابراهیم ادهم، اویس قرنی و جنید بالاتر نشانده و

۱- نک: همو، ۷۶، ۹۷، ۱۲۹، ۲۰۱، ۲۰۳ و جم.

۲- همو، ۸۴-۸۹، ۹۳ و جم.

۳- جبران، ۱۷۴.

۴- ابن الطوّاح، ۱۶۴؛

من دار بالجهل نال جاهاً فالجاء والجهل توأمان
جیمان جاء إذا لمعنی كلاهما یبلغ الأمانی
والعلم والعز من قدیم فی الهجر والهجر اوقعانی

۵- معدن السرّ المصون و جوهر الصدف المکنون (ابن الطوّاح، ۱۱۷).

۶- همو، ۱۲۳.

لیهنکم عقد النکاح الذی غدت عقیلته کهف الصلاح تساجل

سحبان وائل را در برابر او باقل خوانده است.^۱ هجاها و اشعار انتقادآمیز در کتاب او چندان بازتاب نیافته؛ از این جمله است انتقاد او از ابن ابی حی، حاجب سلطان حفصی در بجایه که او را به بخل متهم کرده است.^۲ برخلاف هجوها، اشعاری که در وصف پیامبر(ص) و تربت پاکش سروده، بسیار قابل توجه است^۳ و یکی از مهمترین اشعاری است که مغرب در «شعر نبویات» به خود دیده است و جبران به علت صداقت و خلوص شاعر، او را در این باب صاحب ابتکار دانسته است.^۴

اشعار موجود در کتاب که به تقریب بیش از $\frac{1}{5}$ مطالب آن را در بر گرفته، سبک المقال را به سفینه‌ای از اشعار ادبی - عرفانی مغرب در قرن هفتم و هشتم قمری تبدیل نموده است و

۱- همانجا

لقد دهمت آی لدیک ابن ادهم و سحبان من سحب بافکک باقل
فان ابصرت عیناً اویس سناکم لأنسته انس هنالک شامل
ولو ان انوار الجنید تشعشت لکانت بها منکم ... شاعل

۲- جبران، ۱۸۱؛ ابن الطواح، ۲۰۰؛ همانجا.

و قالوا حاجب السلطان سمع فقلت علیّ قد أضحی بخیلاً
بمدحی لم ازل الفی غدیراً و ها أنا عنده الفی ذلیلاً
فان یک یوسف ذنبی لدیه فصبری لم یزل صبراً جمیلاً

۳- ابن الطواح، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ و جم؛ به عنوان نمونه:

أشتاق ان ذکرت اعلام طیبها شوق الحمام له الف یطارحه
ما حلّ بی جدلّ اذ لم احلّ بها و للأسی ماتم أتت نوازحه

۴- جبران، ۱۸۴.

نظر به این که امروزه حجم معتابهی از این اشعار مفقود گشته، برای بررسی نوشته‌های ادبی - عرفانی بس مهم می‌نماید.

نثر کتاب ادیبانه و فاخر و در عین حال از تکلف به دور است. به نظر می‌رسد ابن الطوواح به کاربرد کلمات مقفی و مسجع علاقه فراوان دارد، اما این استعمال به گونه‌ای نیست که خواننده از مطالعه آن به مشقت افتد و آن را ناخوش دارد؛ حتی در مقدمه که معمولاً نویسندگان آن را عرصه هنرنمایی ادبی می‌دانند، از تکلف و تصنع بسیار به دور است.^۲

منابع

منابع ابن الطوواح را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱. منابع مکتوب؛ ۲. مشاهدات شخصی؛ ۳. روایات غالباً بی‌واسطه‌ای که از شاهدان و شاگردان مشایخ مذکور در کتاب شنیده است. استفاده از منابع مکتوب در اثر او چشمگیر نیست و مؤلف نیز اصرار ندارد تا از اندک منابع مکتوب خود یاد کند؛ از سویی دیگر اشمال کتاب بر تراجم معاصران و استفاده از دو منبع دیگر یعنی مشاهدات شخصی و روایات مستقیم، مؤلف را از مراجعه به منابع نوشتاری بی‌نیاز کرده است. مهمترین منابع مورد استفاده از این دست که بدان تصریح کرده *التشوف الی رجال التصوف تادلی*^۳، *خزانة التاریخ ابن سعید*^۴ و *البيان و التبيين* جاحظ^۵ است. از مطالب کتاب توان دانست که او با بسیاری از منابع تاریخی - ادبی و نیز صوفیانه آشنا بوده و با نام و یا بی‌نام از آنها بهره جسته است.^۶

همان قدر که استفاده از منابع مکتوب و روایتی بودن سبک المقال از نظر ما کم‌اهمیت است، به همان میزان استفاده گسترده مؤلفی مجرب و صوفی از مشاهدات شخصی خود در

۱- به عنوان نمونه نک: در وصف ابن زیتون می‌گوید: «و كانت الرياسة عنده انتهت و الخطط كلها الیه انتمت، حسن السمات و الزی ... ولی القضاء مرتین و مات مشکورا فی الکرتین» (ابن الطوواح، ۱۷۰).

۲- نک: مقدمه، همو، ۴۵-۴۶.

۳- ابن الطوواح، ۵۳.

۴- همو، ۹۵.

۵- همو، ۱۵۳.

۶- نک: همو، توصیفات او در باب آثار ابن عربی، ۹۴؛ الاغانی، ۱۳۷؛ نوادر قالی، ۱۳۷.

تبیین دقیق احوال معاصران و هم‌نوعان خود اهمیت دارد. از بیست و شش تنی که مستقلاً به شرح حال آنها پرداخته شده، مؤلف تنها ۹ تن را بی‌واسطه درک نکرده و با باقی معاشرت و مناظره علمی داشته است.^۱ او همچون مؤلفی نکته‌بین بسیاری از مجادلات ادبا، علما و صوفیه^۲، ویژگی‌های اخلاقی^۳ و جملات قصار آنان را که از مشاهدات او حکایت دارد، بازگفته؛ از این رو، کتاب نه تنها برای تحقیق در احوال صوفیان بلکه در افکار و اعتقادات آنان مفید تواند بود.

روایات ابن الطوَّاح از شاهدان و ناقلان اگرچه از نظر مرتبه پس از مشاهدات شخصی او ارزشیابی می‌گردد، اما ذکر این نکته قابل توجه خواهد بود که او این روایات را صرفاً از افراد سرشناس و متصف به عدالت بر گرفته است^۴ و با هدف اعتمادسازی هرچه بیشتر، بارها مخاطب خود را به ثقه بودن راویان خود اطمینان داده است.^۵

نتیجه‌گیری

غرب جهان اسلام و از جمله اندلس با پرورش عارفان بزرگی چون ابن مسره، ابن طفیل، و ابن عربی پیوسته در تکامل عرفان اسلامی نقشی درخور توجه داشته است؛ این نقش بایسته، خاصه پس از سقوط دولت‌های اسلامی به دست مسیحیان و اخراج مسلمانان از اندلس بسیار پر رنگ گردید؛ از مهمترین منابعی که به شرح احوال و عقاید عرفای مغرب و اندلس در این دوره پرداخته، سبک *المقال لفک العقال* ابن الطوَّاح است که نویسنده خود از عرفای مغربی سده هشتم است. کتاب مشتمل بر شرح زندگانی و تجارب عرفانی بیست و شش تن از عرفای مغرب و اندلس در سده هفتم و هشتم است و از آنجا که نویسنده شخصاً با اغلب اصحاب تراجم از نزدیک آشنایی داشته و نیز به جهت انعکاس گزیده‌های عرفانی منظوم یا منثور، اعتبار و ارزشی منحصر به فرد دارد.

۱- نک: همو، ۱۴۲ و پس از آن.

۲- نک: همو، ۱۴۸-۱۴۹.

۳- نک: همو، ۱۴۳، ۱۶۰ و جم.

۴- نک: همو، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۴۵ و جم.

۵- نک: همو، ۸۰، ۱۲۲.

منابع و مأخذ

- ١- ابن ابي زرع، على، الأنيس المطرب بروض القرطاس فى اخبار ملوك المغرب و تاريخ مدينة فاس، به كوشش عبدالوهاب بن منصور، رباط، المطبعة الملكية، ١٩٩٩.
- ٢- ابن الطوآح، عبدالواحد محمّد، سبك المقال لفك العقال، به كوشش محمد مسعود جبران، بيروت، دارالغرب الاسلامى، ١٩٩٥.
- ٣- ابن تومرت، محمد، تعاليق ابن تومرت، به كوشش گلديهر، الجزائر، بى نا، ١٩٠٣.
- ٤- ابن خطيب، لسان الدين، الإحاطة فى اخبار غرناطة، به كوشش محمد عبدالله عنان، قاهره، بى نا، ١٩٥٥.
- ٥- ابن خلدون، ابوزكريا يحيى، بغية الرواد فى ذكر الملوك من بنى عبدالوواد، به كوشش عبدالحميد حاجيات، الجزائر، المكتبة الوطنية، ١٩٨٠ .
- ٦- ابن خلدون، عبدالرحمن، العبر تاريخ ابن خلدون، ترجمه عبدالحمّد آيتى، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگى، ١٣٨٣.
- ٧- ابن خلكان، ابوالعباس شمس الدين، وفيات العيان و انباء ابناء الزمان، به كوشش احسان عباس، بيروت، ١٩٦٨.
- ٨- ابن سماك مالقى، الحلل الموشية فى ذكر الأخبار المراكشيه، به كوشش سهيل زكار و عبدالقادر زمامة، دار البيضاء، دارالرشاد الحديثة، ١٩٧٩.
- ٩- ابن فرضى، عبدالله بن محمّد، تاريخ علماء الأندلس، قاهره، ١٩٦٦.
- ١٠- بيرنصرى، نادر، مقدمه بر كتاب حى بن يقطان، بيروت، ١٩٦٣ق.
- ١١- بيومى، عبدالحميد سامى، «الفيلسوف ابن الطفيل» مجله الازهر، ش ١٢، قاهره، ١٣٦٠ق.
- ١٢- جبران، محمد مسعود، عبدالواحد بن الطوآح من الأعلام المغمورين فى القرن الثامن الهجرى، بنغازى، دارالمدار الاسلامى، ٢٠٠٢.
- ١٣- حاجى خليفه، محمّد بن عبدالله، كشف الظنون عن أسامى الكتب و الفنون، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- ١٤- عبدالله، علام، الدعوة الموحديه بالمغرب، قاهره، دارالمعرفه، ١٩٦٤ق.

١٥- عنان، محمد عبدالله، تاريخ دولت اسلامى در اندلس، ترجمه عبدالمحمد آيتى، تهران، كيهان، ١٣٦٧.

١٦- فاخورى، حنا، تاريخ الادب العربى فى المغرب، بيروت، منشورات المكتبة البولسية، ١٩٨٢

١٧- محفوظ، محمد، تراجم المؤلفين التونسيين، بيروت، دارالغرب الاسلامى، ١٩٨٢.
١٨- مراکشى، عبدالواحد، المعجب فى تلخيص اخبار المغرب، به كوشش محمد سعيد العريان، قاهره، مطبعة الاستقامة، ١٩٤٩.

١٩- معمورى، طاهر، دانشگاه زيتونه، ترجمه زهرا خسروى، تهران، اميركبير، ١٣٧٨.
٢٠- منونى، محمد، المصادر العربية لتاريخ المغرب من الفتح الاسلامى إلى نهاية العصر الحديث، رباط، منشورات كلية الآداب و العلوم الانسانية، ١٩٨٣.

٢١- مونس، حسين، تاريخ المغرب و حضارته، بيروت، العصر الحديث للنشر و التوزيع، ١٩٩٢.

22- Brunschvig ,Robert ,la berberie orientale sous les Hafside, des origines a la fin du XVIeme siecle, paris, 1947.

23- Shatzmiller, Maya, "Marīnīds", Encyclopaedia of Isl am, New Edition, Leiden , Brill, 1991.

پښتونخوا ښار علمون انساني و مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انساني